

به سوی خصوصی سازی ۱

نوشته: سوزان ک. جونز

مترجم: نسرين صالحی امین

دست به کار خصوصی سازی برخی از صنایع خدمات عمومی عمده شده‌اند. اندازه و ساختار بخشهای عمومی به طور قابل ملاحظه‌ای در داخل گروههای مختلف کشورهای صنعتی و در حال توسعه تفاوت می‌کند. اگرچه انواع مختلف اقتصاد، روشهای مختلف خصوصی سازی را با توجه به رسوم داخلی و فشارهای سیاسی اتخاذ کرده‌اند، اما باین حال اصول و فرآیندهای کلی مسلمی وجود دارد که در هر تصمیم‌گیری مربوط به خصوصی سازی به چشم می‌خورد.

مباحث و نکاتی چند برگرفته از تجربه نیوزیلند

در حال حاضر سیاستهای خصوصی سازی در تمام دنیا در حال اجراست. برنامه‌های خصوصی سازی وسیعی در انگلستان، ژاپن و سایر کشورهای صنعتی بزرگ و همین‌طور در اقتصادهای کوچکتر، نظیر: نیوزیلند در دست طرح و اجرا می‌باشد. اقتصادهای در حال توسعه در اندازه‌های مختلف از آرژانتین گرفته تا گرانا، اغلب با کمک شرکتهای چندملیتی،

1. Susan K. Jones, "The Road to Privatization", *Finance & Development*, March 1991.

در این مقاله سعی بر این بوده است که برخی از این فرآیندهای کلی که کشورها به‌هنگام آغاز خصوصی‌سازی مدنظر داشته‌اند مورد بررسی قرار گیرند. مورد نوزیلند به‌عنوان یک اقتصاد باز کوچک که به‌تازگی در آن یک برنامه فروش دارائیا تحقق یافته‌است، بویژه راهنمایی برای سایر کشورها خواهد بود که قصد انجام یک برنامه خصوصی‌سازی را دارند.

ویژگیهای خصوصی‌سازی

اصطلاح "خصوصی‌سازی" به هرگونه انتقال فعالیت از بخش عمومی به بخش خصوصی اطلاق می‌شود.

این امر می‌تواند فقط در ارتباط با داخل کردن سرمایه یا فن مدیریت خصوصی در فعالیت بخش عمومی باشد، اما نوعاً بیشتر انتقال مالکیت از بنگاههای عمومی به بخش خصوصی را شامل می‌شود.

خصوصی‌سازی به‌عنوان یک سیاست اقتصادی، براین عقیده استوار است که مالکیت و کنترل خصوصی از نظر تخصیص منابع نسبت به مالکیت عمومی کارآتر می‌باشد. در اینجا یک پیش‌فرض وجود دارد و آن اینست که بنگاههای دولتی و خصوصی ساختارهای انگیزه‌ای متفاوتی

دارند و بنابراین کارآئیهای متفاوتی نیز از آنها منتج خواهد شد. نظریه آکادمیک سنتی از این قرار بوده که وقتی بخشهای دولتی و خصوصی برحسب هزینه‌های تولید کالاهای مشابه مقایسه شوند، بخش خصوصی عملکرد بهتری نسبت به بخش دولتی خواهد داشت. به‌هرحال چنین نتایجی باید با احتیاط مورد بحث و بررسی قرار گیرند؛ چرا که اخیراً محققین به نتایج متناقضی در بررسی موضوعات مشابه رسیده‌اند که آشکار می‌کند لزوماً یک ارتباط سیستماتیک بین مالکیت خصوصی و کارائی هزینه‌های یک بنگاه خصوصی وجود ندارد.

اگرچه انواع مختلف اقتصاد با توجه به رسوم داخلی و فشارهای سیاسی موجود، روشهای مختلفی جهت خصوصی‌سازی اتخاذ کرده‌اند، اما با این حال اصول و فرآیندهای کلی مسلمی وجود دارد که در هر تصمیم‌گیری مربوط به خصوصی‌سازی به چشم می‌خورد.

خصوصی‌سازی به‌عنوان یک موضوع سیاسی، بی‌نهایت مخالفت برانگیز است؛ چرا که نشان‌دهنده اصلاحی است که توزیع

مجددی در درآمدها و معمولا" یک تغییر در الگوهای اشتغال را الزامی می‌کند. خصوصی سازی لزوما" سودهای انحصاری را از بین نمی‌برد؛ حالا اگر اصلا" یک بنگاه دولتی از چنین سودهایی برخوردار بوده باشد، اما برای سودهایی که قبلا" در بازار غیرقابل مبادله بودند حق مطالبه‌ای ایجاد می‌کند. دولتی که قصد خصوصی سازی دارد، باید این اثرات توزیع مجدد را به حساب آورد؛ بخصوص باید مطمئن شود که آنهایی که از داخل شرکت ممکن است با اصلاحات، مخالفت نمایند، متقاعد شده‌اند که چنین تغییری لازم و ضروری می‌باشد.

فرآیند

درچه شرایطی خصوصی سازی موفقتر عمل خواهد کرد؟ موضوعات مربوط به مقررات و رقابت، در درجه اول اهمیت قرار دارند. باید یک محیط به نظم درآمده و قانونی، وجود داشته باشد تا جلوی سوءاستفاده مؤسسات خصوصی شده از وضعیت انحصاری را بگیرد.

در صورتی که بخواهیم تمام منافع کارائی که بالقوه در دسترس هستند از طریق خصوصی سازی تحقق یابند، باید اطمینان حاصل کنیم که بازارهای خصوصی شده،

"قابل رقابت" هستند. خصوصیات استاندارد یک بازار قابل رقابت به شرح زیر است: شرکت‌های موجود از ورود شرکت‌های دیگر به بازار ضربه می‌خورند. تمام شرکت‌ها (بالفعل و بالقوه) به شیوه‌های تولید یکسانی دسترسی دارند (و از این رو ساختارهای هزینه‌ای آنها یکسان است)؛ و ورود شرکت دیگر با هیچ‌گونه جبران هزینه برای شرکتی که صنعت را ترک می‌کند روبه‌رو نخواهد شد؛ چرا که هزینه‌ها قبلا" تقبل شده و غیرقابل برگشت هستند. بنابراین محدودیتها و موانع ورود، حداقل می‌باشند. اگر در یک بازار قابل رقابت، تعادل وجود داشته باشد، خصوصیات زیر پیدا می‌شود: در هر بازار تولیدکننده کالاها، متفاوت، مجموعه وسیعی از کالاها توسط مؤسسات یک یا چند محصوله، تولید خواهد شد که تولید هر کالا از نظر اقتصادی، سودی ندارد، هیچ سوبسید گسترده‌ای وجود نخواهد داشت و هزینه‌های صنعتی به سوی حداقل شدن، سوق پیدا خواهند کرد.

صرف نظر از قابلیت رقابت، ارتباطی که بعد از خصوصی سازی بین شرکت و دولت ایجاد می‌شود نیز باید در نظر گرفته شود. در صورتی که سرمایه‌گزاران بخواهند با اطمینان معقولی به پیش‌بینی نحوه عملکرد

نظریه آکادمیک سستی از این قرار بوده که وقتی بخشهای دولتی و خصوصی برحسب هزینه‌های تولید کالاهای مشابه، مقایسه شوند بخش خصوصی عملکرد بهتری نسبت به بخش دولتی خواهد داشت. به هر حال چنین نتایجی باید با احتیاط مورد بحث و بررسی قرار گیرند؛ چرا که اخیراً محققان به نتایج متناقضی در تحقیقات مشابه رسیده‌اند که آشکار می‌کند لزوماً یک ارتباط سیستماتیک بین مالکیت خصوصی و کارایی هزینه‌های یک بنگاه خصوصی وجود ندارد.

خواهد رسید. در کشورهای در حال توسعه کوچکتر، ممکن است دولت سهم عمده‌ای از مالکیت را در شرکتی که در حال خصوصی شدن است حفظ کند. در کشورهای بزرگتر، ممکن است دولت یک سهم مهم (عمدتاً درحالتی انفعالی) را با حق وتو در موارد خاص که قابل استفاده در شرایط کاملاً مشخص شده برای حمایت از منافع عمومی است، حفظ کند. ملاحظه نهائی، نحوه فروش واقعی شرکت و نقش بازارهای خارجی و خرده‌فروشیها می‌باشد. بسیاری از خصوصی‌سازیها فروش سهم‌الشرکه یا سهام است. وجه مشخص اکثر خصوصی‌سازیها این است که فروش سهام، اغلب در حدی بسیار بیشتر از اندازه، نوعی عرضه سهام توسط بخش خصوصی است. ویژگی دیگر، جایگاه سیاسی خصوصی‌سازی است که در رابطه با آن می‌باید درباره درصد سهام عرضه شده برای خریداران داخلی در مقابل خریداران خارجی، زمان‌بندی فروش سهام و تأثیرات بودجه‌ای فروش بر اساس خصوصیات خاص هر شرکت، تصمیماتی اتخاذ شود.

ملاحظات مالی عمومی

در ارزیابی از تأثیر بودجه‌ای

احتمالی شرکت پردازند، وجود یک رابطه روشن و مفید بین دولت و بخش خصوصی الزامی می‌باشد؛ به عبارت دیگر حدود مداخله دولت در زمینه‌هایی از قبیل: مقررات، نرخ‌گذاری و خدمات عمومی باید بخوبی مشخص شود. یک جنبه مرتبط با این موضوع چگونگی ایجاد ترتیباتی است که برای سرمایه‌گذاران بالقوه قابل قبول باشد و در عین حال از فعالیت شرکت در مقابل منافع عمومی جلوگیری کند. چنانچه بازارها به طور کامل و روشن قابل رقابت باشند، این مشکل احتمالاً به حداقل

خصوصی سازی یک شرکت خاص، توجه به چندین نکته اساسی ضروری است: اهداف برنامه خصوصی سازی، مواردی از قبیل: نوع خصوصی سازی ایجاد شده، شیوه اجرا و سیاستهای مربوط به کاهش مقررات و ساختاردهی مجدد مالی را تحت تأثیر قرار خواهد داد. این ملاحظات روی تصور خریداران بالقوه، در مورد ارزش شرکت در بازار اثر می گذارد.

درجه شرايطی خصوصی سازی موفقتر عمل خواهد کرد؟ موضوعات مربوط به مقررات و رقابت در درجه اول اهمیت قرار دارند.

تأثیر بودجه ای فروش، هم در برگیرنده خالص تغییرات در جریان درآمدی دولت در نتیجه خصوصی سازی و هم وضعیت دولت از نظر خالص تغییرات دارائیه ها می باشد. در طول دوره ای که انتقال مالکیت رخ می دهد تأثیر مالی، بلافاصله در عایدات حاصل از فروش منعکس خواهد شد. [مواردی نظیر] عملکرد قبلی شرکت (مخصوصاً "اگر که آن شرکت قبلاً" در خطوط شبه تجاری فعالیت کرده باشد)، دورنمای بهبود سودآوری، ارزش برآورد شده زمین شرکت، کارخانه و تجهیزات آن

و سیاستهای زیست محیطی که شرکت تحت آن فعالیت خواهد کرد، همه بر تصور بازار، از ارزش شرکت مذکور، اثر خواهند گذاشت. البته اغلب، فشار سیاسی یا بودجه ای موجب می شود که فروشها با قیمتتهائی زیر قیمتتهای عادلانه بازار انجام شوند. هزینه فروش دارائیه های عمومی کاملاً بالا هستند حتی در کشورهایی که بازارهای سرمایه ای بخوبی در آنها توسعه پیدا کرده اند. این هزینه ها در کشورهای در حال توسعه که بازارهای سرمایه در آنها پیچیدگی کمتری دارند و به این علت امکان عرضه دارائیه های عمومی در بازار سرمایه داخلی محدود است، بیشتر هم می باشد. اما وحشت از تسلط و نفوذ اقتصاد خارجی ممکن است دولت را به محدود کردن میزان سهام در دست خارجیها یا فروش شرکتهای عمومی در بازارهای بین المللی سرمایه مجبور نماید. در بیشتر موارد، مخصوصاً در کشورهای کمتر توسعه یافته، دولت می تواند از خریداران بالقوه ای که کارکنانشان اغلب برای بررسی ارزش ممکن دارائیه ها مجهزترند، سود ببرد. البته، هزینه های سنگین در مرحله تضمین صدور سهام [تعهد خرید مابقی سهام عرضه شده به مردم] می تواند پیش آید. از بسیاری جهات، دولت ممکن است در مورد قبول خطر (ریسک

صرف نظر از قابلیت رقابت، ارتباطی که بعد از خصوصی سازی بین شرکت و دولت ایجاد می شود نیز باید در نظر گرفته شود... به عبارت دیگر حدود مداخله دولت در زمینه هائی از قبیل: مقررات، نرخ گذاری و خدمات عمومی باید بخوبی مشخص شود. یک جنبه مرتبط با این موضوع، چگونگی ایجاد ترتیباتی است که برای سرمایه گذاران بالقوه قابل قبول باشد و در عین حال از فعالیت شرکت برضد منافع عمومی جلوگیری کند.

جریان تنزل یافته سودهای پس از پرداخت مالیات خواهند بود. در اصل، خصوصی سازی کامل به تغییر در پرداختهای سود، از بودجه دولت به سهامداران خصوصی منجر می شود؛ یعنی خالص درآمدهای نگهداری شده ای که برای سرمایه گذاری مجدد مورد استفاده قرار می گیرند. بعد از خصوصی سازی، دولت در غالب موارد، قادر به معوق گذاردن انتقالات جاری یا سوبسید هائی که قبلاً به شرکت تعلق می گرفت، خواهد بود؛ مگر اینکه دولت اهداف و سیاستگذاریهای خاصی داشته باشد (مثلاً قیمت های پایین آب و برق و...، اهدافی در مورد اشتغال و اولویتهائی در مورد توسعه).

پایان دادن به انتقالات سرمایه ای و خالص وام دهی دولت به شرکت، ممکن است بسیار مشکل باشد؛ بخصوص وقتی که دولت وامهای اصلی را تضمین کرده باشد. وضعیت وامهای دریافت شده توسط شرکتهای عمومی که توسط دولت ضمانت شده اند باید به روشنی در هنگام خصوصی سازی مشخص شوند.

عایدات فروش حاصل از یک برنامه خصوصی سازی، ممکن است یا برای کاهش کسری بودجه دولت، از طریق کاهش بدهیهایش و یا اینکه با مطلوبیت کمتر برای

تعهد خرید سهام در وضعیت بهتری نسبت به بخش خصوصی قرار داشته باشد؛ چرا که دولت با مشکل محدودیت جریان نقدینگی که یک شرکت تعهدکننده خصوصی با آن روبه روست، مواجه نمی باشد. وقتی که فروش انجام می شود، وضعیت جریان نقدینگی دولت در رابطه با شرکت، ممکن است به چند دلیل تغییر کند. اگر شرکتهای خصوصی در مورد سودهای عملیاتی خود مشمول مالیات باشند، در آن صورت دولت بخشی از درآمدش را از شرکتهای خصوصی شده به صورت پرداخت مالیات شرکتهای دریافت می کند. بعد از خصوصی سازی، قیمت های فروش، احتمالاً منعکس کننده

تأمین مالی کاهش مالیاتها یا درجهت هزینه‌های افزایش یافته استفاده شود. اگرچه فشار سیاسی، اغلب به اتخاذ تصمیماتی جهت استفاده از این عایدات برای افزایش هزینه‌ها و یا کاهش بار مالیاتی و نه کاهش کسری بودجه منجر می‌شود.

در کشورهای درحال توسعه کوچکتر، ممکن است دولت سهم عمده‌ای از مالکیت در شرکتی که درحال خصوصی‌شدن است را حفظ کند. در کشورهای بزرگتر، ممکن است دولت یک سهم "مهم" (عمدتاً) درحالتی انفعالی را با حق وتو در موارد خاص که قابل استفاده در شرایط کاملاً مشخص شده برای حمایت از منافع عمومی است حفظ نماید.

تجربه نیوزیلند

نیوزیلند مصداق خوبی برای بسیاری از مباحث گفته شده فوق می‌باشد که با یک اقتصاد باز کوچک با شروع یک برنامه خصوصی‌سازی روبه‌روست. در اواسط دهه ۱۹۸۰، دخالت بخش عمومی در فعالیتهای قابل عرضه به بازار در نیوزیلند حدود ۱۲

درصد از GDP (تولید ناخالص داخلی) را شامل می‌شد. از سال ۱۹۸۴ به بعد دولت تلاش کرده است که فعالیتهای تجاری چندی را با هدف بهبود کارایی هزینه کنار بگذارد و به‌صورت محتاطانه می‌توان گفت هدف مالی اصلی برنامه خصوصی‌سازی کاهش بدهیهای بزرگ دولتی بود تا استفاده از عایدات برای هزینه‌های افزایش یافته یا کاهش مالیات.

در این فرآیند اولین گام قراردادن شرکتهای دولتی (SoEs) بر مبنای تجاری بود، درحالی‌که هنوز در مالکیت دولت بودند. این فرآیند "شرکت‌سازی" نامیده شد. این کار جهت شناسایی وضعیت مالی مؤسسات، برای تسهیل بهبود کارایی و قابل فروش کردن آنها صورت گرفت. همان‌طور که در بالا بحث شد و به‌عنوان یک کشور صنعتی، هدف، بهبود عملکردهای مالی و هم، خدماتی مؤسسات بود و این عملکردها بهبود یافت.

گزارشات مالی مربوط به سال ۱۹۸۸ نشان داد که ۸ تا از ۹ شرکت دولتی (SoEs) با سوددهی عمل می‌کردند؛ اگرچه نرخهای برگشت سرمایه، همچنان زیر نرخهای برگشت سرمایه بخش خصوصی بودند. در آوریل ۱۹۸۷، ۹ اداره بزرگ دولتی به‌صورت شرکتهای دولتی SoEs تغییر شکل

دادند و تا دسامبر آن سال، اعلام رسمی براین مبنای که این شرکتها باید جهت کاهش بدهیهای دولتی، فروخته شوند، صورت گرفت.

شرکتهای اعلام شده برای فروش در بخشهایی نظیر: فولاد، نفت، بیمه، خطوط هوایی، هتلهای خدمات کامپیوتری، جنگلداری، بانکداری و ارتباطات راه دور مشغول بودند. با توجه به ماهیت متفاوت و اندازههای مختلف این شرکتها در مجموعه داراییهای دولت، مدیران برنامه، شیوه زمانبندی فروشها را به طور انفرادی ارزیابی کردند؛ درحالی که جستجو برای پیدا کردن شیوه به حداکثر رساندن کارایی اقتصادی صورت می گرفت، ایجاد یک نظام مقرراتی که باعث بهبود بازارهای قابل رقابت شود یک هدف روشن برنامه بود.

نکاتی که در مورد فروش شرکتها تجربه شد، عبارت بودند از: اول، خصوصی سازی کامل، موفقتر از خصوصی سازی جزئی (ناقص) بود؛ اگرچه خصوصی سازی ناقص از نظر سیاسی امکان پذیرتر بود، ولی مشکلات بلندمدت تری را ایجاد می کرد. فروش بخشی از سهام در پتروکوپ (Petrocorp)، بزرگترین شرکت نفت و گاز نیوزیلند، بسیاری از این مشکلات را نمایان ساخت؛ برای مثال، مشخص شد که اقلیت سهامداران بخش خصوصی در موقعیت

اهداف برنامه خصوصی سازی، مواردی از قبیل: نوع خصوصی سازی ایجاد شده، شیوه اجرا و سیاستهای مربوط به کاهش مقررات و ساختاردهی مجدد مالی را تحت تأثیر قرار خواهد داد. این ملاحظات روی تصور خریداران بالقوه در مورد ارزش شرکت در بازار اثر می گذارد.

شیوههای مختلف خصوصی سازی با درجات متفاوتی از موفقیت، مورد آزمایش قرار گرفتند: فروش تمام یا بخشی از سهام شرکت؛ ترکیبات مختلف فروش سهامداران منافع استراتژیک؛ عرضه سهام در بازارهای سهام داخلی و بین المللی؛ فروش کامل به خریداران منفرد و به گروههای متحد، و فروش حق استفاده (به عنوان مثال حق قطع درختان از منابع جنگلی دولتی)، ملاحظاتی مثل درصد

خوبی برای تصرف پست مدیریت و بنابراین نفوذ بر آینده فروش سهام درجهتی مخالف با اهداف و منافع بخش عمومی در آن زمان قرار دارند. منافع بخش خصوصی، تجارت را به پذیرش خطراتی (ریسکهایی) بزرگتر از آنچه دولت به تنهایی قبول می‌کرد، سوق داد. همچنین مالکیت (خصوصی) ناقص، تغییر محیط، مقرراتی را به دلیل وجود تضاد بین منافع بخش خصوصی و عمومی مشکل نمود.

دوم، چنین دریافت شد که پیشنهادات مزایده باز برای خرید یک مؤسسه نسبت به فروش سهام در بازار، ارجحیت دارد. همان‌طور که پیش از این بحث شد، برای یک کشور کوچک، نظیر نیوزیلند، اندازه شرکتهای عمومی برای فروش، اغلب فراتر از مقیاس فروشها در بازار خصوصی به‌طور نوعی بود و بازار سرمایه برای جذب مقادیر قابل توجهی از سهام به حد کافی ظرفیت نداشت.

جهت بدست آوردن بهترین قیمت از نظر پرداخت‌کننده مالیات، اطمینان از اینکه پیشنهاددهندگان خارجی جذب فرآیند فروش شده‌اند، ضروری می‌نمود. همچنین فروش یک دارائی، در یک مزایده باز، نرخ‌گذاری توسط گروههای مختلف سهامداران تحت فشارهای سیاسی را

از میان برد و مشکلات تعهد خرید دولت از بین رفت.

نکات فوق جزء مواردی بود که در فروش شرکت تله کام (Telecom) نیوزیلند عملاً ثابت و تجربه شد. شرکت در ۱۲ سپتامبر ۱۹۹۰ به یک اتحادیه (شامل دو شرکت نیوزیلندی و دو شرکت امریکائی) فروخته شد و می‌توان گفت که این بزرگترین معامله در تاریخ نیوزیلند به‌شمار می‌رفت. علی‌رغم بزرگی اندازه "تله کام"، دولت، آموخته بود که بهترین شیوه فروش، خصوصی‌سازی کامل شرکت و اجتناب از فروش مستقیم در بازار سهام است. اتحادیه ۱۰۰ درصد دارائیهای "تله کام" را با پرداختهائی در طول یک دوره ۶ ماهه خریداری کرد. این ساختار پرداختهائی در معوق، جهت حداقل کردن اختلال در بازارهای پولی بکار گرفته شد.

تحت شرایط فروش، دو شرکت نیوزیلندی، ۱۰ درصد از سهام مربوطه را طی سه سال خریداری خواهند کرد. دو شریک امریکائی هر یک فقط مالک حداکثر ۲۵ درصد از سهام خواهند بود و بنابراین مشترکاً فقط مالک نیمی یا کمتر از نیمی از سهام خواهند بود تا منافع گروه اقلیت حفظ شود. هیأت مدیره عمدتاً شامل نیوزیلندیهاست. جهت اجتناب از

سرازیر شدن بیش از حد سهام Telecom در بازارها، ۴۰ درصد باقی مانده از سهام در دو یا چند نوبت، وقتی شرایط مطلوب در بازار حاکم بود، در بازار سهام نیوزیلند یا در بازارهای بین‌المللی عرضه خواهد شد.

فروش "Telecom" به چند دلیل، بسیار آرام به پیش رفت: اول، اینکه، همان‌طور که قبلاً ذکر شد، این فروش از تحقیقات وسیع و جامع بعمل آمده به وسیله اعضای اتحادیه در مورد ارزش مالی بالقوه شرکت، سود جست. دوم، کارکنان موجود در داخل "Telecom"، حمایت‌کننده فروش بودند.

سوم، اینکه موافقتنامه‌های محکمی در مورد جزئیات فروش قبل از اعلام آن صورت گرفت. قیمت واقعی فروش برای "Telecom" به مراتب بیشتر از انتظارات مالی بازار بود. به دلیل وجود این ثروت بادآورده، دولت برای استفاده از سهمی از عایدات برای هزینه‌های سرمایه‌ای در بخش عمومی، علی‌رغم هدف اولیه‌اش که همان کاهش بدهیها بود، وسوسه شد. با این حال، تنها با این فروش، برنامه فروش داراییهایش

که در ۱۹۸۷ آغاز شده بود پایان گرفت. دولت توانست تا حدود ۱۲ درصد از بدهیهای عمومی را کاهش دهد. جمع کل داراییهای فروخته شده، بالغ بر ۹ میلیارد دلار نیوزیلند (۵/۶ میلیارد دلار امریکا) شد و بدهیهای عمومی از ۸۰ درصد GDP (تولید ناخالص داخلی) در سال ۱۹۸۷ به تقریباً ۵۳ درصد در سال ۱۹۹۰ کاهش پیدا کرد.

به عنوان نمونه، در کشور نیوزیلند شیوه‌های مختلف خصوصی‌سازی با درجات متفاوتی از موفقیت آزمایش شدند: فروش تمام یا بخشی از سهم شرکت، ترکیبات مختلف فروش سهام دارای منافع استراتژیک، عرضه سهام در بازارهای سهام داخلی و بین‌المللی، فروش کامل به خریداران منفرد و به گروههای متحد و فروش حق استفاده، به عنوان مثال: حق قطع درختان از منابع جنگلی دولتی.